



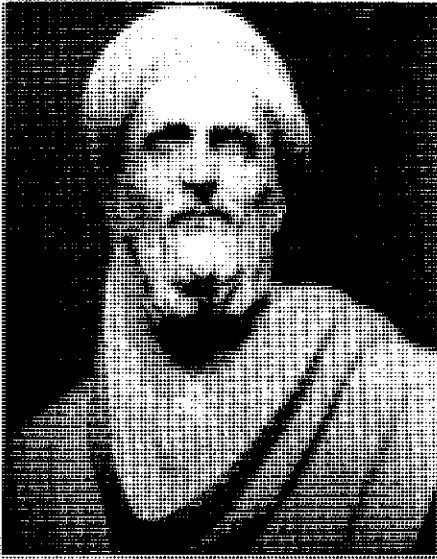
عنايت از استاد اکبر صنعتی

آناھيتا مداحی

شوم خود توان آنچه را که می‌بایست انجام دهند، از ایشان سلب می‌کرد.
مادر، کودکش را به یتیم‌خانه‌ی کرمان سپرد. یتیم‌خانه‌ی صنعتی چند سالی بود که به همت مردی نیکوکار به نام حاجی علی اکبر صنعتی برپا شده بود. علی اکبر در یتیم‌خانه آرام آرام به عمق و معنای درد فقر و تنهایی پی برد. بذری اگر در گستره‌ی خلاقیت و هنرآفرینی او کاشته شد، صله‌ی این سرنوشت دردبار و ناگزیر بود که به ایامی بعد، نهال گسترده‌ای شد، سایه‌گستر خلاقیت هنرمندی که به تمامی، آبرو و اعتبار آفرینش‌های هنری‌اش، بر مدار دفاع از حیثیت فقر و آشکاری درد تنهایی و غربت می‌گشت.

استاد علی اکبر صنعتی، نقاش و مجسمه‌ساز شهیر و چیره‌دست ایرانی، زاده‌ی تن تفتیده‌ی کویر و دیار غریب و دورافتاده‌ی کرمان، در سال ۱۲۹۵ ش دیده به جهان گشود. شش ماهه بود که پدر از کف داد و یتیم شد و ناگزیر، سربار و آویزان شانه‌های خسته از درد و مشقت مادری که از سپیده‌ی صبح تا سیاهی شام با چرخاندن چرخ پشم‌ریسی، به سهم خویش عالمی را می‌چرخاند به تدارک تهیه نانی و پرورش تنها پسر بی‌پناه خود» [افضلی، ۱۳۸۵-۲۲].
در دورانی پا به عرصه‌ی گیتی گذاشت که جز رنج و اندوه، بدبختی و بیماری، و جنگ و سیاهی سوغاتی دیگر برای بشر تصور نمی‌شد و فقر با سایه‌ی





غربت یتیمی را آرام آرام از دل های
غمگین و افسرده ی یارانم جارو کنیم.»
دیدن عکسی از تابلوی مشهور
«تالار آینه»، اثر استاد کمال الملک در یک
سالنامه گشوده شدن دریچه ای بود به
دنیای بسته اما پرشور و هیجان نقاش
نوجوان. وقتی عکس آن تابلو بسیار زیبا
را دید، ساعت ها به فکر فرو رفت و
دانست که هنوز راه درازی در پیش دارد. تا
آن روز فکر می کرد، نقاشی و هنر همان
است که خودش به تنهایی تجربه کرده
است. اما «تالار آینه» او را واداشت تا به
دنبال آفریننده ی آن بگردد.
تا آن روز نمی دانست که با همت
استاد کمال الملک مدرسه ای در پایتخت به
نام «مدرسه صنایع مستظرفه» تأسیس

یتیم خانه دوره ی جدیدی را در زندگی
او آغاز کرد. حاج علی اکبر صنعتی تصمیم
گرفته با شروع سال تحصیلی بچه ها را
به مدرسه بفرستد، اما بچه های یتیم خانه
نام خانوادگی نداشتند. به همین خاطر،
روزی مأموران ثبت احوال را به یتیم خانه
دعوت کرد و از آنان خواست تا نام
خانوادگی خودش - صنعتی - را در
شناسنامه ی بچه ها، از جمله علی اکبر،
ثبت کنند. آن روز برای علی اکبر روزی
فراموش نشدنی بود؛ روزی که سپید
علی اکبر صنعتی نام گرفت.

کلاس چهارم پنجم بود که به حقیقت
تلخ یتیمی خود پی برد. دیگر با دنیای شاد
کودکی فاصله گرفته بود. و بیش تر
وقت ها به پدر از دنیا رفته اش فکر می کرد
و به مرض طاعون که او را از پدر جدا کرده
بود. طاعون برای او «هیولا» بود؛
هیولایی ترسناک. او با نقاشی هایش به
جنگ هیولا می رفت. شکل هیولای
طاعون را روی کاغذ می آورد و او را به بند
می کشید. به این خیال که از او انتقام
بگیرد و به این شکل استعداد او در این
هنر نمایان شد.

دوران مدرسه را نوجوان نقاش با
چنین عوالم و شور و حالی تمام کرد. در
این روزها ذوق هنری اش را نثار تجلیل از
غریبی و بی پناهی یاران دلسوخته و
تنهائش کرد. استاد در مورد این مرحله ی
زندگی اش می گوید: «نقاشی های من در
آخرین تابستان ماندگاری ام در یتیم خانه،
در خدمت به نقش در آوردن قصه ی زندگی
برادران یتیم قرار گرفت. افسوس که
هیچ کدام از این نقاشی ها در دسترس
نیست. اما همین قدر می دانم، وقتی
چهره ی خیالی پدر یا مادر هر یک از
بچه های یتیم خانه را می کشیدم، اغلب به
گریه می افتادند؛ انگار بعد از سال ها با پدر
و مادرشان ملاقات کرده باشند. راستی که
نیروی اعجاب برانگیز و والای هنر را
ببینید که حتی به من نقاش تعلیم ندیده و
خام، چنان نیرویی بخشیده بود که
می توانستم، با هر چرخش دستم غم



بزم درد بینویان، کج فرنگی

پشت آموزش هنر
دوره ی چهارم شماره ی ۳
بهار ۱۳۸۶



سوته دلان، گچ فرنگی

شده است و در آن عده‌ای از شاگردان مخلص و با ذوق تعلیم می‌بینند. علی‌اکبر برای جمع کردن پول سفر و ثبت‌نام در مدرسه کمال‌الملک تصمیم گرفت. پرتزهای از حاج علی‌اکبر صنعتی بکشد. بعد از چند شبانه‌روز کار مداوم، کشیدن تابلو به پایان رسید و آن را تقدیم حاج علی‌اکبر صنعتی کرد. کافی بود انعامی به او بدهد. آن وقت می‌توانست به تهران برود و استاد بزرگ را ببیند. چند روز بعد از آن، حاج صنعتی او را به همراه نامه‌ای مبنی بر ثبت‌نام در مدرسه‌ی کمال‌الملک و یک اسکناس ده تومانی، راهی تهران کرد.



مجسمه سر حافظ و نیم تنه نظامی گنجوی



در تهران بعد از مدتی اقامت در خانه‌ی پسر حاج علی‌اکبر، به مدرسه صنایع مستظرفه رفت. در آن زمان دیگر کمال‌الملک در آن مدرسه نبود و به نیشابور نقل مکان کرده بود. علی‌اکبر صنعتی سال‌های نخستین حضور در مدرسه صنایع مستظرفه را بی‌امان به کار نقاشی پرداخت و سپس در کلاس درس استاد طاهرزاده (مینیاتوریست) حاضر شد. اما مینیاتور با روحیه‌اش چندان سازگاری نداشت. او طعم فقر و تنگدستی را چشیده بود و به همین خاطر نمی‌توانست سبکی را که با روحیه‌اش تضاد دارد، ادامه دهد. تصمیم گرفت به جای کشیدن نقاشی مینیاتوره، از روی یک مجسمه‌ی گچی نقاشی کند. این مجسمه را استاد ابوالحسن خان صدیقی ساخته بود؛ مجسمه‌ی مرد کوری که در میدان بهارستان نی می‌نواخت. او با این نقاشی از دنیای مینیاتور دور شد و استعداد خویش را در مجسمه‌سازی نشان داد و برای کسب تبحر در این هنر، در محضر استاد صدیقی حاضر شد.



علی‌اکبر صنعتی، کوتاه ایامی قلم موی نقاشی را زمین گذاشت و پتک و قلم مجسمه‌سازی برداشت. دست به گل و گچ برد و با پشتکاری بی‌سابقه، راهی تازه را

در پیش گرفت. و عاقبت با مرارت و سختی و راهنمایی‌های استاد، اصول مجسمه‌سازی را یاد گرفت.

کم‌تر از دو سال از حضور نقاش و مجسمه‌ساز جوان در مدرسه می‌گذشت. بی‌قراری‌ها و آشفتگی‌های او زیانزد شاگردان و استادان مدرسه شده بود. گاهی سراغ مجسمه‌سازی می‌رفت و دیگر زمانی، گوشه‌ای می‌نشست به ساخت تابلوهای آزادی مثل پینه‌دوز سر گذر و آن‌ها تنها مدل او نبودند؛ دوستان همیشه مونس و غمخوارش به حساب می‌آمدند. روزی شنید که نمایشگاهی در سفارت آلمان بر پا شده است. به همراه استاد طاهر بهزاد به دیدن نمایشگاه رفت؛ نمایشگاه نقاشی‌های آبرنگ آلبرت هونمان. علی‌اکبر تا آن زمان بیش‌تر با رنگ و روغن کار کرده بود و کار با آبرنگ را چندان جدی نمی‌گرفت. اما تماشای آبرنگ هنرمند آلمانی او را شیفته‌ی این فن کرد. بعد از نمایشگاه ارتباط او با آلبرت هونمان بیش‌تر شد، به طوری که حدود شش ماه، عصرها بعد از تعطیل شدن کلاس‌های مدرسه، به خانه‌ی او می‌رفت و تعلیم آبرنگ می‌گرفت. تابلوهای نقاشی مجسمه‌ساز جوان مورد توجه بسیاری از دوست‌تران و علاقه‌مندان هنر نقاشی قرار گرفت. او در جمع یارانش به نقاشی مبتکر، متمهد و دلسوخته شهره شد. ضربه‌های قلم‌موی نقاشی او بر تن بوم، آشکارا حضور روح عاصی و بی‌قرارش را نمایان می‌ساخت. از کپی کردن آثار بزرگان و نام‌آوران عصر رنسانس اروپا پرهیز می‌کرد. منطق هنری او با اصل تقلید بی‌چون و چرای کارهای دیگران مغایر بود. آدم‌های تنهای تابلوهایش، اغلب سردرگریان، گرفته و مغموم با چهره‌های شیار برداشته از درد و چشمانی بی‌فروغ، نگاه بر نگاه تماشاگران دوخته‌اند. همین است که دوستانش به او لقب رنج و اندوه داده‌اند و چه سزاوار

عنوانی!

نقاش و مجسمه‌ساز جوان پس از مرگ حاج صنعتی، بی‌قرار بازگشت به یتیم‌خانه، سال آخر مدرسه مستظرفه را با موفقیت تمام کرد و در سال ۱۳۱۹، مدرک تحصیلی لیسانس را با تیره‌ی ممتاز در نقاشی به دست آورد. با پادرمیانی مادر، همسری اختیار کرد و در تابستان همان سال به کرمان برگشت. در این بازگشت بود که بی‌اغراق، کم سابقه‌ترین نهضت هنری را در قلب ناشناخته‌ترین و دورافتاده‌ترین یتیم‌خانه‌ی این خاک به راه انداخت.

حاصل رنسانس هنری سید علی‌اکبر صنعتی، تعلیم بیش از ۴۰ تن از تیمان یتیم‌خانه‌ی صنعتی در زمینه‌ی نقاشی و مجسمه‌سازی، همراه با ایجاد کارگاه‌های گوناگون هنری، و خلق ده‌ها مجسمه و صدها تابلوی رنگ و روغن و موزائیک سنگ، و از همه حیرت‌انگیزتر، تبدیل خانه‌ی صنعتی به بزرگ‌ترین مرکز هنر شهر کرمان بود، که بدون شک تاریخ هنرهای تجسمی ایران باید از این رویداد به عنوان سرفصل نوینی در نگاه به میانی و مفاهیم هنر و هنرآفرینی یاد کند.

صنعتی پس از چهار سال اقامت در کرمان، به خواست پسر مرحوم حاج صنعتی راهی تهران شد و با تعلیم و ساختن مجسمه‌های گوناگون گچی، برنزی و سنگی در نمایشگاه صنعتی، نهضت هنری خود را در تهران دنبال کرد. در میدان توپخانه، موزه‌ای به عنوان اولین موزه‌ی مردمی به کوشش عبدالحسین صنعتی زاده، پسر حاج علی‌اکبر صنعتی، برپا کرد و پس از آن نیز، نمایشگاه میدان سپه را در سال ۱۳۲۵ افتتاح کرد. نقاش و مجسمه‌ساز مخلص، با برپایی نخستین موزه و مرکز هنر مردمی، آغازگر حرکت نوین و پر ثمری شد در آشنایی و الفت مردم کوچه و بازار با مفهوم، معنا و کاربرد واقعی هنر و

هنرآفرینی.

محمد مسعود، مدیر روزنامه «مرد امروز»، در مقاله‌ای تحت عنوان «تجلی روح» به دفاع از آرمان هنری استاد نقاش و مجسمه‌ساز می‌پردازد و می‌نویسد: «از میان تیرگی‌های فقر و بدبختی، گاه‌گاه بارقه‌ی امید و سعادت جستن می‌کند که مایه‌ی بهت و حیرت جامعه می‌گردد. صنعتی یکی از آن جرقه‌ها و جواهر نایاب است. او در تجسم حالت‌های مختلف به‌خصوص در مجسم ساختن احوال تیره‌روزان، به قدری مهارت و توانایی دارد که کم‌تر مجسمه‌سازی می‌توان آن را یافت» [فضلی، ۱۳۸۵، ۲۴].

«جوانی آرام‌آرام با استاد نقاش و مجسمه‌ساز فاصله می‌گیرد. در آستانه‌ی ۴۰ سالگی قرار دارد که ضرورت اندیشیدن و تفکر پیرامون سهم و اجر والای نام‌آوران فرهنگ و هنر سرزمینش در گذشته و حال، او را می‌دارد به مطالعه‌ی جدی و جست‌وجویی پردامنه در دواوین و کتاب‌ها بسیار. او در طول سال‌های جوانی به سهم خویش در راه هم‌دلی با مردم کوچه و بازار، سرپنجه‌های هنرمندانه و ذوق خلاقش را به کار بسته است. این زمان، تعهد و نیاز ساختن مجسمه‌ها و تابلوهایی از خبگان تاریخ و فرهنگ سرزمینش را به تمامی در خود احساس می‌کند؛ حرکت و جنبشی نوین که بی‌تردید، شروع سرفصل تازه‌ای از فعالیت‌های هنری او به حساب می‌آید. در اجرای این هدف، عبدالحسین صنعتی زاده، پسر حاج علی‌اکبر صنعتی او را یاری می‌دهد و تیمی از ساختمان خانه‌ی مسکونی‌اش را در چهار راه کالج سابق در اختیار او می‌گذارد.

خود او در این باره می‌گوید: «نمایشگاه میدان سپه هنوز دایر بود که به فکر افتادم، گوشه‌ای دیگر از پایتخت با ساختن مجسمه‌هایی از رهروان فرهنگ و ادب و تاریخ ایران، هم حال و هوای تازه‌ای



دوره چهارم شماره ۴
بهار ۱۳۸۶

سپیده دم، دهکده، آرنک



به کارهایم بیخشم، و هم به سهم خود، ادای دین به تاریخ و فرهنگ سرزمینم کرده باشم، روانش شاد - پسر مرحوم حاجی - که با لطف و بزرگواری تمام، نیمی از خانه‌ی مسکونی‌اش را در اختیارم گذاشت، تا با ساختن مجسمه‌ها و تابلوهایی در این ارتباط، نمایشگاه تازه‌ای برپا کنم. دو سالی اوقاتم به کار ساختن مجسمه‌هایی گذشت از شخصیت‌هایی همانند: میرزا تقی‌خان امیرکبیر (صحنه‌ی قتل)، قائم مقام فراهانی، ستارخان و باقرخان، و مردان باتقوایی چون سید حسن مدرس، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، فیروزآبادی و حاج ملاهادی سبزواری، و در زمینه‌ی شعر و ادبیات فردوسی، حافظ، سعدی، نظامی و از معاصران، ملک‌الشعرای بهار، دهخدا، جمالزاده، عارف قزوینی، زکریای رازی و ابوعلی سینا، و فراتر از سرزمینم، شخصیت‌های تاریخی و فرهنگی نام‌آوری همانند: گاندی، غرو، ویکتور هوگو و آلبرت شوایتز، و چهره‌های دیگری که چندان در خاطر من مانده است.

مجسمه‌ها و تابلوهای استاد در نمایشگاه دائم چهار راه کالج، با آن که حکایت از چیره‌دستی و تجربه‌ی کامل هنری او دارد، آن چنان که می‌باید همانند نمایشگاه هنوز پابرجای میدان سپه مورد استقبال تمام قرار نمی‌گیرد. نخست آن که مکان نمایشگاه دورافتاده است، و مهم‌تر آن که آثار عرضه شده - چه مجسمه‌ها و چه تابلوهای نقاشی - دیگر آن رابطه‌ی سزاوار را با مردم ندارد. این جا دیگر مردم نمی‌توانند با شوق و حسرت به دیدار «مرد

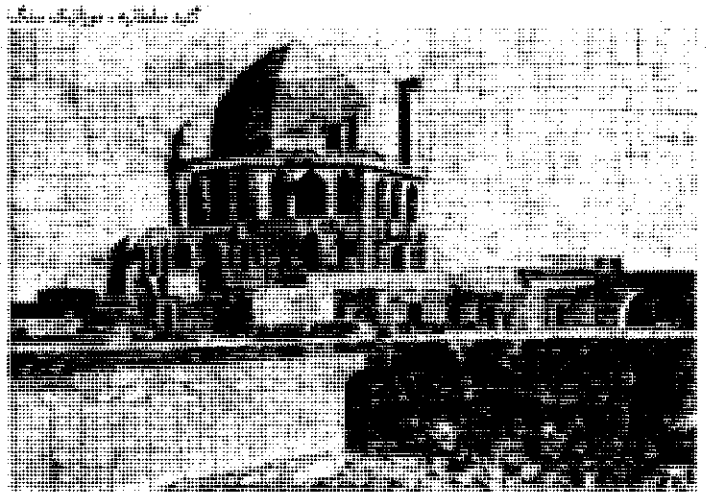
رشدآموز هنر
 دوری چهارم شماره‌ی ۳
 بهار ۱۳۸۶

بیکار و عایله‌اش» بشتابند. از «زندانیان اسیر در بند» و از محرومان و ستمدیدگان هم اثری نیست. این نمایشگاه جمعیتی را به سوی خود جذب می‌کند که تاریخ از مصائب و نابسامانی‌های زمانه و روزگار، به دنبال دل مشغولی‌های خود، اغلب گوشه و کنار نمایشگاه پرسه می‌زنند.

درست است که استاد، با قصد و نیتی صادق و سزاوار تحسین تن به چنین تحولی سپرده است، اما قهر و بی‌اعتنایی مردم کوچک و بازار، برایش چونان به صلا درآمدن زنگ خطر و هشدار جدی است؛ هشدار که به او فرمان می‌دهد سهل و آسان به وسوسه‌ی هم‌رنگی با جریانات روشنفکری زمانه نیفتد. بار دگر به الفت و



از تیار مردمان کوه و دشت، رنگ و روشن روی مضمحل



مؤسسه فرهنگی هنری
شماره ۴۷
دوره چهارم شماره ۳
بهار ۱۳۸۶

همدلی با مردمی؟ پیمان ببندد که بیش از آن که خواستار تجلیل و شناخت امثال ویکتور هوگو باشند، طالب حمایت از مرد بی کار هستند؛ مرد بی کاری که درد خودشان را دارد و به ستم و محرومیتی چونان خودشان گرفتار است.

بازدیدکنندگان این نمایشگاه، غالباً طبقات روشنفکر و تحصیلکرده‌ای بودند که هر چند با نیش چاقو مجسمه‌ها را خراش نمی‌دادند، اما با قضاوت‌هایشان بردل استاد خراش وارد می‌آوردند.

نمایشگاه شده بود پاتوق جمعی که بی خیال از همه‌ی ماجراهای زمانه‌شان، دائماً فضل و دانششان را به رخ هم می‌کشیدند. همین بود که زیاد در نمایشگاه چهار راه کالج دوام نمی‌آورد. باز بر می‌کشید به سوی نمایشگاه میدان سپه. با همه‌ی شفقتی، می‌رفت میان مردم ساده‌دل و بی‌ادعا، و اوقات را با هم‌دلی و دوستی با آنان بی‌دغدغه خیال می‌گذراند. به همین دلیل، بعد از گذشت دو سال نمایشگاه تعطیل شد.

استاد می‌گوید: «شادروان عبدالحسین صنعتی‌زاده، بعد از تعطیل شدن نمایشگاه با درک سرخورگی من از عدم موفقیت نمایشگاه چهار راه کالج، پیشنهاد تشکیل نمایشگاهی دائمی از مجسمه‌ها و تابلوهایم را در ملکی که به تازگی در میدان راه‌آهن خریده بود، به من عرضه کرد. گفت: موقعیت مکانی ملک راه‌آهن دست کمی از مکان نمایشگاه میدان سپه ندارد. آن‌جا می‌توانی، ضمن عرضه‌ی مجسمه‌ها و تابلوهای نمایشگاه چهار راه کالج، در جهت رسیدن به اهداف هنری خود در ارتباط با خواست مردم، راحت را

ادامه دهی. سخت از این پیشنهاد استقبال کردم. در مدت زمانی کوتاه نمایشگاه میدان راه‌آهن را راه انداختم. نمایشگاه که افتتاح شد، باز سیل بازدیدکنندگان از هر قشر و طبقه‌ای به طرف نمایشگاه میدان راه‌آهن سرازیر شد.

با آن که آثار عرضه شده در نمایشگاه میدان راه‌آهن در ابتدا همان آثار قبلی نمایشگاه چهار راه کالج بود، اما مردم از دیدار این نمایشگاه روی برنگرداندند. با کنجکاوی اغلب راجع به یکایک مجسمه‌ها از من سؤال می‌کردند؛ به گونه‌ای که نمایشگاه حکم یک کلاس دربن را پیدا کرده بود. مردم با گاندی و میارزات او در نمایشگاه میدان راه‌آهن آشنا شدند.

برای آموزش سعدی و حافظ هم در همین نمایشگاه فاتحه فرستادند. در نمایشگاه راه‌آهن بود که تازه دریافتم، ریشه‌ی قهر و دل‌تنگی مردم از کجاست. من از میان مردم رفته بودم. از محله‌ی مردم، اما چون باز به میان جمع مردم راه یافتیم، مرا با بزرگواری پذیرفتند.» [سیف، ۱۳۶۹: ۸۳-۷۹].

در سال‌های پایانی عمر استاد، سهراب هادی به همت فرهنگستان هنر آثار او را برای برپایی نمایشگاهی جنبی در چهارمین دوسالانه‌ی مجسمه‌سازی معاصر ایران جمع‌آوری کرد. وی در مورد آثار استاد می‌گوید: «غم و آلودگی، آن‌ها را از میان می‌برد. مجسمه‌های استاد همه از گچ هستند و گچ هم ماده‌ای بسیار آسیب‌پذیر است. در تمام دنیا از مجسمه‌های گچی هنرمندان قالب می‌گیرند تا اگر اثر از بین رفت، نمونه‌ای

از آن موجود باشد. اما این اقدام در تبریز صورت نمی‌گیرد. تأکید می‌کنم از قول من بنویسید، آثار استاد در موزه‌ی هلال احمر در بدترین شرایط ممکن نگهداری می‌شوند و در شرف انهدام و نابودی هستند. نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و تابلوهای سنگ و سرامیک او در هیچ دوره‌ای روی امنیت و آرامش ندیده‌اند. نقاشی‌های او در دو موزه و تعدادی از آن‌ها توسط خانواده‌اش نگهداری می‌شوند. تعداد تابلوها زیاد است. از این‌رو از آن‌ها می‌توان، سیر تحول و تفکر هنری استاد را بازشناسی کرد. او از کلاسیسیسم آغاز کرد و در نهایت به امپرسیونیسم رسید. البته در میانه‌ی این حرکت، فراز و فرودهایی داشت.»

سرانجام، علی‌اکبر صنعتی، در سیزدهم فروردین ماه ۱۳۸۵، پس از تحمل چندین سال بیماری، در آستانه‌ی ۹۰ سالگی به خواب ابدی فرو رفت و نگاه سرشار از خلاقیت خود را، با دست‌هایی که سال‌ها خاک و گچ را کیمیا می‌کرد، در میان نقش‌ها، تابلوها و مجسمه‌هایش را برای نسل‌های بعد به یادگار گذاشت. روحش قرین آرامش باد.

منابع

۱. علی‌اکبر صنعتی نقاش و مجسمه‌ساز، مؤسسه‌ی فرهنگی هنری صبا.
۲. فضلی، زهرا. خبرنگارم‌ی فرهنگستان هنر. سال پنجم، شماره‌ی ۴۱، اردیبهشت ۱۳۸۵.
۳. سیف هادی. یادمان استاد علی‌اکبر صنعتی. مؤسسه‌ی فرهنگی گسترش هنر. ۱۳۶۹.